

روزی به کوهستان بروم و بانویی همچون مادام «بوار» را ببینم، کنارش بنشینم و او نیز شروع به تعریف مادام بوار ی کند، اما تلویزیون‌هایی که شبیه آن را در نوشته اورول هم می‌خوانید در ذهنم نبود، بیشتر تحت تأثیر نظریه‌های «پیر بودریو» درباره سلطه تلویزیون و رسانه‌های جمعی، به تصویر مذکور رسیدم؛ این‌که تلویزیون‌ها جزئی جدایی‌ناپذیر از جهان کاپیتالیستی می‌شود، البته تنها مصداق این نظریه در الفبای لازاروس، تلویزیون‌ها نیستند.

■ **پادآرمانشهرها اغلب هشدار ی به آینده جهان و خطرات پیش‌روی آن هستند. باین‌حال رمان شما پایان چندان تاریکی ندارد!**

بله، شخصیت‌های رمان در نهایت تاریکی با نور امیدواری روبه‌رو می‌شوند. همان‌طور که ویرانی زردرزه شکل می‌گیرد، امید هم تدریجی متولد می‌شود.

■ **البته بر منطقه بین‌النهرین تأکید مشهودی داشته‌اید!**

بله چراکه بخش مهمی از اتفاقات جهان در این منطقه رخ داده، حتی ادیان ابراهیمی و بخش بسیاری از باورها در این منطقه قدم به عرصه گذاشته و شکل گرفته‌اند. بخش عمده‌ای از اساطیر مهم ازجمله سومری،

اکدی و بابلی هم از این جغرافیا به همه دنیا صادر شده‌اند. به‌همین دلیل هم تأکید کردم که الفبای لازاروس در اصل یک رمان خاورمیانه‌ای است.

■ **دلیل تأکیدتان بر منطقه خاصی از فلسطین که پیش‌بینی‌شده نبرد نهایی میان خیر و شر و پایان دنیا آنجا رقم می‌خورد هم از این بابت بوده؟**

به‌نظرم یکی از مشکلات اساسی دنیای معاصر برخاسته از نژادی است که بر سر همین منطقه و میان اسرائیل و فلسطین وجود دارد. این مشکل دو طرف ظالم و مظلوم دارد که من حق را با فلسطینی‌ها می‌دانم. به گمانم اگر خداوند برای برهه‌ای نبیل را گشود تا موسی و بنی اسرائیل از آن گذشته و نجات پیدا کنند، این بار نبیل را باید برای عبور فلسطینی‌ها بگشاید. اما دلیل دیگر توجه من به این خطه از علاقه بسیاری نشأت می‌گیرد که به شعر فلسطین دارم.

■ **در پایانی از بسیاری کرونا هم در این رمان دیده می‌شود اما در حد دو اشاره کوتاه. عصبه است که به چنین درگیری جهانی گسترده‌ای این قدر جزئی توجه نشان داده‌اید!**

من وقتی این رمان را نوشتم که همه ما بر مبنای گفته‌های سازمان بهداشت جهانی تصور می‌کردیم کرونا چندماهه کنترل شود.

■ **در پایان بگویید کار ترجمه انگلیسی رمان «الفبای لازاروس» به کجا رسیده؟ و این‌که این روزها کار کتاب تازه‌ای را برای انتشار به پایان رسانده‌اید؟**

کار ترجمه این رمان که پیش از انتشار نسخه ایرانی آن شروع شد از سوی یکی از مترجمان خوب ساکن گنادا در حال اتمام است. آن‌طور که من در جریان هستم تا پاییز نسخه انگلیسی‌اش منتشر می‌شود، اما درباره بخش دوم سؤالاتان باید به مجموعه داستانی به‌نام «لانگ لانگ» اشاره کنم که آماده انتشار است و حدود ۳۰ داستان را تشکیل می‌دهد. انتشار آن را هم نظیر دیگر نوشته‌های خود به نشر نیماژ خواهیم سپرد. رمانی هم به‌نام «شهریازی جزیره» نوشته‌ام که حاصل همکاریام با یکی از هلدینگ‌های فعال در جزیره کوم است. قرار شد این رمان را با بهره‌گیری از فرهنگ جنوب و همچنین ادبیات ایران و جهان بنویسم تا مبنایی برای ساخت یک شهریازی در این جزیره و متفاوت از نمونه‌های غربی شود. نمی‌دانم کتاب کی منتشر شود، احتمالاً هم‌زمان با افتتاحیه شهریازی، رمان هم رونمایی می‌شود.



هادی تقی‌زاده از «الفبای لازاروس» تازه‌ترین رمان خود می‌گوید

روایتی از یک سفر عجیب

■ صفحه نخست کتاب، شعری از «ادگار

آلن‌پو» درج کرده‌اید؛ در بخشی از آن آمده: «و می‌شود آیا که روح من از سایه جاری بر زمین روزی جدا شود». که به‌نظر می‌رسد به ماهیت یکی از شخصیت‌های اصلی کتاب اشاره دارد: «تارف پنتی بل»! شکل‌گیری این کاراکتر سایه‌وار با موجودیت فرازمینی‌اش الهام گرفته از همین شعر بوده؟

ایده خلق شخصیت تارف از این شعر نیامده، راستش بعدتر که درباره‌اش نوشتم با این شعر مواجه شدم و دیدم چه تشابه جالبی دارد. شاید آلن‌پو هم به چنین چیزهایی فکر می‌کرده و همین شد که آن را در صفحه نخست کتاب نوشتم.

■ **اما صفحه دوم، در کنار چند اسم به لیلیت اشاره کرده‌اید. زنی که در «تلمود» همسر نخست حضرت آدم خوانده شده است. هر چند که عصیان کرده، هم پیمان شیطان می‌شود و روایتی فرعی از آفرینش را شکل می‌دهد که البته مورد قبول قرآن، انجیل و تورات نیست. از چرایی درج این نام بگویید.**

لیلیت یکی از ایزد بانوهای بین‌النهرینی است که بنابر افسانه‌ها زن مهرباتی هم نیست. وقوع طوفان، سیل و مصایبی از این دست را منتسب به او می‌دانند. لیلیت که حاضر به فرمان‌برداری از حضرت آدم نمی‌شود از بهشت به زمین فرار می‌کند.

■ **و بعد Eve یا همان «حو»! خلق می‌شود!**

بله و لیلیت هم به خدمت شیطان درمی‌آید. چهار فرشته از جانب خدا برای بازگرداندن او یا نابودی‌اش فرستاده می‌شوند. شیطان برای نجات لیلیت، عهد قدیمی‌اش را یادآور می‌شود که تا پایان دنیا امکان فریفتن انسان را دارد. گذشته از

کتاب «تلمود»، این اسطوره بین‌النهرینی تا حدی به داستان‌های مسیحی و یهودی هم راه پیدا کرده است.

■ **اما گفتید چرا اسم لیلیت در آغاز کتاب آمده؟ با توجه به شخصیت منفی‌اش، او را به‌نوعی سرمنشأ شکل‌گیری پادآرمانشهری که در رمان‌تان به تصویر کشیده‌اید خوانده‌اید؟**

بله. اسطوره بین‌النهرینی را شریک شیطان، در شکل‌گیری شرارت‌های روی زمین می‌دانند. البته آثاری که در حیطه آرمانشهر یا پادآرمانشهری قرار می‌گیرند خواه ناخواه ریشه در اساطیر دارند.

■ **در نقاط مختلفی از این کتاب می‌توان به اعتقادات مبتنی بر کتاب‌های آسمانی ادیان ابراهیمی برخورد. چرا؟ این از بابت علاقه‌مندی به خلق اثری با دربرگیری طیف**

بیشتری از مخاطبان بوده؟

کتاب‌های آسمانی همواره طی تاریخ ماندگار بوده و هستند. ادبیات یک جزیره انتزاعی و چیزی جدا از باورهای انسان‌ها نیست و دین یکی از بخش‌های مهم آن به شمار می‌آید.

■ **فضایی که در این رمان به تصویر کشیده‌اید گویای هشدار به آینده جهان است که البته مصداق‌های مختلف آن در آثار ادبی و سینمایی آخرالزمانی دیده می‌شود. اینجا همچنان انسان‌ها درگیر جنگ هستند، منتها نبردهایی که دیگر**

منشأ ایونودولژیکی ندارند و حتی فراتر از اهداف امپریالیستی آشای امروزی هستند. جنگ‌هایی را که به تصویر کشیده‌اید مقصد آنها تصاحب منابع طبیعی است! هدف‌تان تکرار این هشدارهای مشابه بوده یا تنها از این شرایط برای خلق اثری مبتنی بر شنیده‌های اشنا برای مخاطبان خود بهره گرفته‌اید؟

چیزی که برای من در این رمان مهم بوده، گریزناپذیر بودن پیش‌بینی ادیان مختلف از روند رو به نابودی جهان است.

■ **البته این پروسه ناپهنگامی نیست؛ از سال‌ها قبل درباره‌اش گفته‌اند و انسان با طمع ورزی‌های خود به آن سرعت بیشتری می‌بخشد!**

بله، این‌طور نیست که گمان کنیم قرار است فلان دقیقه دیگر شهاب‌سنگ بزرگی با زمین اصابت کند و همه‌چیز نابود شود.

این روند از بدو شکل‌گیری کره زمین شروع شده که بخشی از چگونگی وقوع آن را باید در رشد روزافزون تکنولوژی و از سویی خودخواهی بشر در بهره‌مندی از همه داشته‌های جهان به نفع خود و برای زندگی بهتر جست.

■ **اما چرا لازاروس؟ در انجیل «یوحنا»، از لازاروس به‌عنوان مهم‌ترین معجزه حضرت عیسی (ع) یاد شده، مرده‌ای که به‌فرمان او زنده می‌شود. اینجا بحث تولد امید و زندگی دوباره در میان است، درحالی‌که در پادآرمانشهرها ما با نابودی روبه‌رو هستیم! در این رمان هم سقوط انسان به ورطه انحطاط بیش از همه خودنمایی می‌کند.**

همان‌طور که اشاره کردید، لازاروس مهم‌ترین معجزه حضرت عیسی (ع) است. لازاروس چند روز بعد از مرگ، به‌فرمان حضرت عیسی (ع) زنده می‌شود؛ آن‌هم در ناامیدی کامل خواهرانش. امید در بدترین شرایط شکل می‌گیرد و لازاروس یعنی امید. در پس تمام فعالیت‌ها و رنج‌های بشری چیزی به‌نام امید وجود دارد که مهم‌ترین

لازمه برای ادامه بقا حتی در سخت‌ترین شرایط است. به کمک آن می‌توان روند نابودی جهان را به تأخیر انداخت.

■ **همچون آنجا که مدتی تردست در بوقی می‌توان آن را به صورت اسرافیل تشبیه کرد که دمد اما اتفاقی نمی‌افتد؟**

بله، وقتی آن مسافران عجیب به پایان داستان می‌رسند، متوجه می‌شوند که هنوز باید صبر کنند. نمی‌خواهم اشاره مستقیمی به پایان رمان کنم اما همین‌قدر بگویم که نقطه امیدبخش اصلی همان جایی است که شما اشاره کردید.

اینجا بحث فرصت دوباره است و اینکه در هر شرایطی می‌توان به زندگی بازگشت.

■ **سفری که مسافران ایران رمان درپیش می‌گیرند و تکاملی که طی آن حاصل می‌شود نمادین است؟ شبیه سفری که مصادیقی از آن در آثار فلسفی مان ازجمله «منطق الطیر» هم دیده می‌شود یا حتی در سینما هم مشابه سفری است که در آثار**

نظیر «آریاب حلقه‌ها» می‌بینیم.

همین‌طور است؛ اتفاقاً این سفر را بیش از همه تحت تأثیر منطق‌الطیر عطار نوشتم.

سفری که پرندگان را برای یافتن سیمرغ راهی قاف می‌کند. در بین راه عده‌ای کم می‌شوند و... تا اینکه در نهایت به نگاه تازه‌ای از زندگی دست پیدا می‌کنند.

■ **اسامی عجیب و نامأنوسی که در رمان به‌کاربرده‌اید، از نام افراد گرفته تا حتی شهرها بر چه اساسی است؟**

«الفبای لازاروس» به‌هرحال یک رمان آخرالزمانی است و قرار نیست با شرایطی مشابه رمان‌های واقع‌گرا همراه شود. یکی از این تفاوت‌ها می‌تواند در همین بحث اسامی جلوه‌گر باشد. البته غیر از اسم شخصیت سرخ‌پوست که «جاناتان» است؛

باقی اسامی اغلب ایرانی یا عربی هستند. اما در این حال کنار هم قرار گرفتن اینها قدری عجیب است! «آدریس»، «تارف»، «ساولس»، «سمیع ارستجانی» و...

بله، برخی اسامی در دوره خودمان هم کاملاً رزال و مرسوم هستند، اما برخی دیگر به قول شما مانوس نیستند و از همه مهم‌تر تعدادی هم نظیر «تارف پنتی بل» من درآوردی به شمار می‌آیند. قرارگیری

اینها کنار یکدیگر تلفیقی غیرمعمول رایش روی مخاطب می‌گذارد که هدف من بوده است. البته برخی شخصیت‌ها همچنان که اسمی عادی دارند؛ کاراکترهایی رزال و شبیه زمانه فعلی هم دارند.

■ **چرا برخی از شخصیت‌ها را همراه با اسامی آنها از دنیای واقعی وام گرفته‌اید؟ همان‌طور که گفتید برخی برگرفته از**

شخصیت‌های حقیقی هستند. نظیر «آقا شهید علی». او در عالم واقعی یک شاعر ساکن آمریکا بوده که برای نخستین مرتبه قالب غزل را به شعر انگلیسی وارد می‌کند.

در این رمان تنها از اسم و شاعر بودنش استفاده کرده‌ام و گرچه باقی شخصیتی که برای وی به تصویر کشیده‌ام خیالی است.

■ **زنده‌یاد «مدیا کاشیگر» هم در چند صفحه از کتاب همراهی تان می‌کند. حتی «مهیار دمشقی» هم در دنیای واقعی ادبیات موجودیت دارد. از چرایی حضور این افراد در «الفبای لازاروس» بگویید!**

دلیل حضور مهیار دمشقی تنها به‌واسطه این بود که از اسم او خوشم آمد، اولین مرتبه‌ای که شعر بلند مهیار دمشقی به اسم «آدونیس» را شنیدم از زبان زنده‌یاد «مدیا کاشیگر» بود. از همین بابت وقتی نام دمشقی را در رمان آوردم نمی‌شدا اسم مدیا را حذف کنم. شاید این ادای دین هر چند کوچکی به دوست قدیمی‌ام باشد.

در این رمان اسامی افراد واقعی بسیاری آمده که به‌نوعی در زندگی‌ام وجود داشته یا نقش آفرینی کرده‌اند.

■ **اما تأکیدتان بر آثار شاخص ادبی و اشاره‌های مکرر به آنها در این رمان از چه بابت بوده؟**

راستش می‌خواستم «الفبای لازاروس» را طوری بنویسم که برآمده از ادبیات باشد؛ نه‌تنها ادبیات ایران یا حتی جهان. بلکه آمیزه‌ای از آنها. داستان این رمان از متون ادبی کهن بسیاری رد می‌شود و با خیلی از آثارالزمانی است و قرار نیست با شرایطی مشابه رمان‌های واقع‌گرا همراه شود. یکی از این تفاوت‌ها می‌تواند در همین بحث اسامی جلوه‌گر باشد. البته غیر از اسم شخصیت سرخ‌پوست که «جاناتان» است؛

باقی اسامی اغلب ایرانی یا عربی هستند. اما در این حال کنار هم قرار گرفتن اینها قدری عجیب است! «آدریس»، «تارف»، «ساولس»، «سمیع ارستجانی» و...

بله، برخی اسامی در دوره خودمان هم کاملاً رزال و مرسوم هستند، اما برخی دیگر به قول شما مانوس نیستند و از همه مهم‌تر تعدادی هم نظیر «تارف پنتی بل» من درآوردی به شمار می‌آیند. قرارگیری

اینها کنار یکدیگر تلفیقی غیرمعمول رایش روی مخاطب می‌گذارد که هدف من بوده است. البته برخی شخصیت‌ها همچنان که اسمی عادی دارند؛ کاراکترهایی رزال و شبیه زمانه فعلی هم دارند.

■ **چرا برخی از شخصیت‌ها را همراه با اسامی آنها از دنیای واقعی وام گرفته‌اید؟ همان‌طور که گفتید برخی برگرفته از**

شخصیت‌های حقیقی هستند. نظیر «آقا شهید علی». او در عالم واقعی یک شاعر ساکن آمریکا بوده که برای نخستین مرتبه قالب غزل را به شعر انگلیسی وارد می‌کند.

در این رمان تنها از اسم و شاعر بودنش استفاده کرده‌ام و گرچه باقی شخصیتی که برای وی به تصویر کشیده‌ام خیالی است.

■ **زنده‌یاد «مدیا کاشیگر» هم در چند صفحه از کتاب همراهی تان می‌کند. حتی «مهیار دمشقی» هم در دنیای واقعی ادبیات موجودیت دارد. از چرایی حضور این افراد در «الفبای لازاروس» بگویید!**

دلیل حضور مهیار دمشقی تنها به‌واسطه این بود که از اسم او خوشم آمد، اولین مرتبه‌ای که شعر بلند مهیار دمشقی به اسم «آدونیس» را شنیدم از زبان زنده‌یاد «مدیا کاشیگر» بود. از همین بابت وقتی نام دمشقی را در رمان آوردم نمی‌شدا اسم مدیا را حذف کنم. شاید این ادای دین هر چند کوچکی به دوست قدیمی‌ام باشد.

در این رمان اسامی افراد واقعی بسیاری آمده که به‌نوعی در زندگی‌ام وجود داشته یا نقش آفرینی کرده‌اند.

■ **عمده تلاش من متمرکز بر تألیف داستانی است که پیش‌تر کسی ننوشته باشد. البته نه به این معنا که در صدد زیر پا گذاشتن دستاوردهای ادبیات داستانی و ارائه کاری متفاوت باشم. استخوان اصلی این رمان در اصل فانتزی جست و جواست که تا حد امکان هم پارامترهای آن را رعایت کرده‌ام. باین‌حال هرگز خودم را به اصول ازپیش‌تعیین‌شده محدود نکرده‌ام. شاید کارهای من را بتوان نوعی ادبیات تجربی یا مولتی‌ژانردانست**

شده‌ام.

■ **این تمایل شما در ژانر رمان «الفبای لازاروس» هم دیده می‌شود، آن‌چنان‌که مخاطب با تلفیقی از چند ژانر روبه‌رو است؛ هم علمی- تخیلی و هم ادبیات فانتزی و حتی رئالیسم جادویی! این تلفیق، در نتیجه تلاش تان برای ارائه کاری تجربه محور بوده؟**

عمده تلاش من متمرکز بر تألیف داستانی است که پیش‌تر کسی ننوشته باشد. البته نه به این معنا که درصدد زیر پا گذاشتن دستاوردهای ادبیات داستانی و ارائه کاری متفاوت باشم. استخوان اصلی این رمان در اصل فانتزی جست‌وجو است که تا حد امکان هم پارامترهای آن را رعایت کرده‌ام. باین‌حال هرگز خودم را به اصول ازپیش‌تعیین‌شده محدود نکرده‌ام. شاید

کارهای من را بتوان نوعی ادبیات تجربی یا مولتی‌ژانردانست. همان‌طور که خودتان هم اشاره کردید در بخش‌هایی، این رمان کاملاً رئالیستی و در مواردی حتی اتوبیوگرافیک است. افزون بر این علمی-تخیلی و حتی پادآرمانشهری است.

■ **در پای پررنگی هم از ادبیات فولک در این نوشته‌تان دیده می‌شود چرا هم‌زمان سراغ افسانه‌های غربی و شرقی رفته‌اید؟**

برای چند نکته در تألیف این اثر اهمیت زیادی قائل بودم. یکی اینکه علاقه‌مندان ادبیات خودمان با آن بتوانند ارتباط بگیرند. از همین رو رد پای پررنگی از خاورمیانه و حتی تفکرات رایج بر آن در «الفبای لازاروس» جای گرفته است. یکسری نمادهای همچون ساختن دیوار و باورهای برآمده از فرهنگ شقایی مردم از



از بین رفته و به کنجی خجیده. «آج‌بی. لاکرفت» نویسنده دیوانه و مرموز آمریکایی اوایل قرن بیستم، متخصص ارجاعات به تاریخ‌ها، جغرافیاها و دیگر علوم خیالی و غیرواقعی است. او حتی پیش از «خورخه لوئیس بورخس» نویسنده بیشترشناخته‌شده دنیا‌های وهم‌انگیز، از «هادی تقی‌زاده» در این بازیگوشی دوست‌داشتنی به ظرافت از پرگویی‌های رایج ادبیات ژانر ایرانی عبور کرده، با زبانی ساده و به

از بین رفته و به کنجی خجیده.

■ **آج‌بی. لاکرفت» نویسنده دیوانه و مرموز آمریکایی اوایل قرن بیستم، متخصص ارجاعات به تاریخ‌ها، جغرافیاها و دیگر علوم خیالی و غیرواقعی است. او حتی پیش از «خورخه لوئیس بورخس» نویسنده بیشترشناخته‌شده دنیا‌های وهم‌انگیز، از «هادی تقی‌زاده» در این بازیگوشی دوست‌داشتنی به ظرافت از پرگویی‌های رایج ادبیات ژانر ایرانی عبور کرده، با زبانی ساده و به**